

شایعه‌ی شاعری شاه اسماعیل صفوی

شاه اسماعیل شاعر نبوده و دیوانی هم نداشته است

که فیروز منصوری



نسخه‌ی خطی در کتابخانه‌ی مجلس

یمین خاتم اقلیم احسان
نگین خاتم فرمان‌روایی
نیاید راست جز بر قد قدرت
کند گر اطللس گردون، قبایی

مؤلف *تحفه سامی* از صدها شاعر گمنام با مشاغل مختلف، ساکن دورترین نقاط کشور، حتی صاحب یک بیت شعر، نمونه‌ها آورده است. چگونه از دیوان پدر نامدارش نتوانسته بیستی را ارائه نماید؟ [میرزا محمدطاهر نصرآبادی در] *تذکره نصرآبادی* هفتصد شاعر نامی و عامی را معرفی کرده نمونه‌هایی از سروده‌های مولانا امیدی را هم ثبت کرده است. ولی از شاه اسماعیل نامی هم نبرده است. در تاریخ ایران، از این گونه وصله‌های ناجور و ملحقات فریبنده، نمونه‌های فراوان داریم. باید *تاریخ عقل* هگل را خواند و فلسفه و علل پیدایش این گونه نوشته‌های تحریفی را کاوید. ■

□ آقای پروفسور سیدحسن امین در قسمتی از مقاله «ما و زبان ترکی آذری» در شماره‌ی ۵ (آذرماه ۱۳۸۲) مجله‌ی گرامی *ایران‌مهر*، مرقوم داشته بودند: «اگر در انتساب دیوان (خطائی) ترکی به آن پادشاه تردید باشد، باز در شعر گفتن شاه اسماعیل به هر دو زبان پارسی و ترکی تردیدی نیست. چرا که سام میرزا، فرزند هنرمند شاه اسماعیل، در تذکره‌الشعرای خود موسوم به *تحفه‌ی سامی* گوید تخلص همایون ایشان در ترکی و پارسی خطائی است و مولانا امیدی در قصیده‌ای که در باب جنگ ایشان و حضرت سلیم پادشاه گفته در مطلع ایمائی بدین معنی کرده:

قضا در کارگاه کبریایی کشیده نقش اسلیمی خطائی»

متن کامل قصیده‌ی مولانا امیدی را به پیوست تقدیم می‌دارد تا با درج آن در مجله، جناب پروفسور امین و سایر صاحب‌نظران فرزانه، تعیین فرمایند کجای این قصیده اشاره و ایمائی به جنگ شاه اسماعیل با سلطان سلیم دارد؟ نقش اسلیمی و خطائی نام طرح و سبک‌های نقاشی و معماری و قالی‌بافی ایران بوده که صد سال پیش از جنگ چالدران، در کتاب‌های تاریخ و هنر ایران به ثبت و وصف آمده و آثار و نمونه‌های آن معروف جهانیان بوده است و هیچ ربطی به شاه اسماعیل و سلطان سلیم ندارد و در وصف انسان‌ها به کار نمی‌رود. جاعل آسمان را به ریسمان بافته، از شیر سماور به شیر کربلا گریز زده است. اما قصیده‌ی مولانا امیدی را از صفحات ۱۸ تا ۲۰ یک نسخه‌ی خطی موجود در «کتابخانه‌ی مجلس» (نسخه‌ی خطی شماره‌ی ۱۱۸۴) برای اثبات عریض خود عیناً نقل می‌کنم:

قضا در کارگاه کبریایی

فکنده طرح اسلیمی خطایی

فلک بر آب زد نقشی، ولی بود

چو نقش روی آبش بی‌بقایی

درای چرخ زد بانگ مخالف

بشیمان است از آن هرزه درایی

سرانگشت ندامت کرده نیلی

نبات کاینات از فتنه‌زایی

گر آید بر هدف سهم حوادث

قضایی هم‌چو تیر روستایی

چه پروا، کوه آهن را که تیری

ز شست کودکان یابد رهایی

اگر غایب شود خورشید تابان

بود روشن که؟ در ظلمت‌زدایی

سهایی را چه خواهد بود پرتو؟

شراری را چه باشد روشنایی؟

دهد بنیاد خود بر باد گردون

گر زین سان کند زورآزمایی

سپاه فتنه چون کم فرصتی کرد

سپهر سفله کافر ماجرای

کمال دولت و دین، آن که باشد

سمی ابطحی کربلایی

سمی زین به نیابد تا که اسما

شود نازل به تنزیل سمایی